

## «مهاجرت» به عنوان «صاعقه‌گیر»

یا چطور افغانستانی‌ها به مسئله‌ای سیاسی در سطح اول کشور تبدیل شدند

شیمای وزوایی، پژوهشگر ارتباطات و روزنامه‌نگار



صاعقه‌گیر یک پایانه خارجی و بیرون‌زده است که به عنوان یک نقطه برخورد کنترل شده، از برخورد جریان‌های «خطرناک» بار الکتریکی با مردم و ساختمان جلوگیری می‌کند. در این مقاله تلاش می‌کنم نشان دهم جمعیت افغانستانی ساکن ایران چطور در فرایندی کنترل شده به مسئله‌ای در حوزه عمومی سیاسی تبدیل شدند و بازیگران طیف سیاسی در حاکمیت چطور از مهاجرت‌سبزی و مبهم‌سازی وضعیت مهاجران بهره می‌برند. همچنین سعی دارم نشان دهم چطور طفره نرفتن و

انگشت‌گذاری بر پدیده «چرخش جهانی به سمت راستِ رادیکال و نژادگرا» و تاکتیک‌های سیاسی - رسانه‌ای آن از یک سو، و مقاومت جامعه برای شمول و ایجاد پیوند دو سویه با افغانستانی‌های ساکن ایران می‌تواند به عنوان تاکتیک «ضد حمله» برای مقابله با ستمی که دیگر فقط در رسانه‌ها بروز ندارد عمل کند.

## موجی که موج نبود

تحلیگران و پژوهشگران حوزه مهاجرت، از جمله خود من، بارها از امواج رسانه‌ای ضد-مهاجر نوشته اند. امواجی که چه سازمان یافته و چه غیرسازمان یافته، ادبیات مختص به خودشان را دارند و معمولاً با عمری کوتاه، فروکش می‌کنند و دوباره به شکل دیگری بالا می‌آیند. این امواج با جرقه‌هایی بیرونی مانند بزرگ‌نمایی و تعمیم جرائم خرد در رسانه‌ها، تغییر قوانین و سیاست‌گذاری‌ها مثلاً در حوزه آموزش یا کار کودکان، و یا اظهار نظر و نزاع‌های سیاسی میان سیاست‌مداران دو کشور ایران و افغانستان مثلاً در حوزه حق آبه، در فضای مجازی ایجاد می‌شوند.

اما آنچه امروز و ماه‌های گذشته تحت هشتگ «اخراج افغانی مطالبه ملی» مشاهده‌پذیری بالایی (بسیاری از روزها ترند اول شبکه ایکس) دارد، به اعتقاد من باید جدا، هرچند مرتبط، با امواج مهاجرستیز پیش از آن تحلیل شود.

نخست، عمر این موج طولانی‌تر از موج‌های پیشین بوده و به شکلی ممتد توسط عاملان و تولیدکنندگان محتوا در فضای مجازی و با استفاده از طیف گسترده‌ای از کمپین‌های اطلاعات جعلی، و گمراه‌کننده بالا نگه داشته می‌شود. عدم اعتماد به نهادهای رسمی، مبهم بودن عامدانه قوانین و آمارهای مهاجرتی و عدم ممارست رسانه‌ها بر راستی‌آزمایی اخبار گفته‌ها هم، بستر حاصلخیزی برای تولید چنین اطلاعاتی فراهم ساخته است. اگر همین آمار ورود پناهجویان بعد از قدرت‌گیری طالبان را که در میان محتواهای تولید شده حول هشتگ «اخراج» (در مقاله به اختصار به کمپین یاد شده با نام اخراج ارجاع می‌دهم) رصد کنید، از ۵ میلیون تا ۸ میلیون، تا ۱۶ و ۲۵ میلیون متغیر هستند. فردا اگر یکی از آن چند خود «روزنامه‌نگار» خوانده‌ای که به عنوان چهره‌های اصلی رسانه‌ای

این کمپین شهرت گرفتند و بعضا رسانه‌ها هم به آنها به عنوان کارشناس تریبون می‌دهند ادعا کنند ۶۰ میلیون افغانستانی وارد کشور شده است هم نه کسی تعجب می‌کند نه جلوی آن می‌ایستد. اینجا باید در نظر گرفت که پژوهش‌های متعددی از جمله مقاله جدید «جی وان بول» و دیگران در ژورنال science direct نشان می‌دهد که ۸۰ درصد از اخبار جعلی در فضای مجازی تنها توسط ۰.۱ درصد کاربران تولید می‌شود.

اما نه. نه این موج شکل‌گرفته تنها در فضای مجازی به وجود آمده و آنجا زیست می‌کند، نه آن افرادی که به عنوان چهره‌های اصلی آن شناخته شدند، بازیگران اصلی آن هستند. اینجا است که باید به کارکرد «صاعقه‌گیری» اشاره کرد. مهاجران «مقصر» هرآنچه برای «دولت» (به معنای فراگیر آن) خطرناک است و وضعیتش را متزلزل می‌کند نشان داده می‌شوند. هر آنچه موجب رنج و ریاضت جامعه است: از میان رفتن آموزش همگانی و نابرابری آموزشی و کمبود امکانات، فرونشست و اقلیم خشک و بحران آب، مسئله امنیت شهروندان، ناکارآمدی اقتصادی، از میان رفتن بهداشت همگانی و خدمات سلامت باروری، و ... گویی مانند ترانه‌ی «برای» کمپین مهاجرتستیز «اخراج» این توانایی را دارد که دانه‌دانه مسائل سیاسی و اجتماعی بیرون بکشد و بار آن را بر دوش جمعیتی بریزد که صرف نظر از تمامی مشارکت‌ها و خدماتی که به جامعه ایرانی داشتند، نادیده گرفته شده‌اند و ستم‌های مضاعفی بر آنها رفته و بعضا خود قربانی همین مسائل اجتماعی و رفاهی بودند. اینجا نمی‌خواهم وارد بحث بهره‌گیری از نیروی کار افغانستانی و سودی که در مبهم‌سازی وضعیت «موقت» آنها در ایران وجود دارد شوم. بلکه از منظر علوم ارتباطات، مثال «برای» از این جهت اهمیت دارد که فکر کنیم چرا کمپین «اخراج» می‌تواند هشتگ «مهسا امینی» را کنار بزند، به سطح یک فضای مجازی بیاید و آنجا استقرار پیدا کند. و چرا هم طیف گسترده‌ای در داخل و هم طیفی در اپوزیسیون خارج روی آن می‌ایستند تا با مقصر جلوه دادن کسانی که بیگانه‌سازی، دیگری‌سازی، و انسان‌زدایی شدند، همدلی متکثر، بینامیلتی و زنانه به وجود آمده در جنبش «زن، زندگی، آزادی» را به تفرقه‌ای هویت‌محور، دیگری‌هراس و زن‌ستیز تبدیل کند.

در شرایط امروز، چنین مهاجرتستیزی به نفع «همه» در طیف سیاسی رسمی و قدرتمند است، چرا که سیاست امید، دلیری و خواست تغییرات ساختاری را به سیاست ترس، انفعال، و کنار زدن

جماعت‌های بی‌صدا تبدیل می‌کند. سازمان‌دهی اکثریت‌های «ترسانده» شده علیه اقلیت‌های مورد «ظلم» قرار گرفته، از اولین و موثرترین شگردهای سیاست راست‌رادیکال است.

### چه کسی روی مرزها دیوار می‌کشد

دوم، گفتار متاخر استفاده شده درباره موضوع مهاجرت توسط سیاستمداران جریان اصلی در کشور، عیناً ادبیات جهانی احزاب راست‌رادیکال و نژادگرا است. درست است، ادبیات مهاجرستیز و بیگانه‌هراس دولت‌مردان به هیچ وجه پدیده تازه‌ای نیست. گفتمانی که برای افغانستانی‌های ایران در دهه‌های بعد از انقلاب به کار رفته است با اینکه ویژگی‌های مربوط به خود را داشته، اما کاملاً جدا از ادبیات جهانی و اتفاقات مهم سیاست بین‌الملل نبوده است. اما می‌توان ادعا کرد ادبیاتی که امروز «مسئولان» برای توصیف مهاجران که پیش از این به عنوان «میهمانان» و اتباع «بیگانه»‌ای که ما «دوست و برادر» اما میزبانان موقت‌شان بودیم یاد می‌شدند، که خود ریشه اصلی مسئله شدن مهاجرت و پایه‌ی ایدئولوژی حاکم برای عدم شمول و تحقق حقوق شهروندی افغانستانی‌ها در ایران است، تغییر کرده است.

در سال‌های دهه ۹۰ شمسی که من برای رساله‌ی کارشناسی ارشدم گفتمان‌های رسانه‌های دولتی درباره مهاجران افغانستانی را رصد و تحلیل می‌کردم، ۳ ادبیات متفاوت برای این موضوع به کار گرفته می‌شد. اول، مهاجران به مثابه آنها که نیروی کار ایرانی را بیکار کرده بودند و جرم و جنایت مرتکب می‌شدند، دوم، ادبیات انسانی که با موضوعاتی مانند آموزش و «کودکان کار» و بیشتر توسط نهادها و فعالان مدنی تقویت و ترویج می‌شد، و سوم، که به نظر از منظر ارتباطات جهانی اهمیت زیادی دارد. گفتمان سوم گفتمانی بود که با اشاره به «بحران پناهجویی» در اروپا که با ورود پناهجویان سوریه‌ای و افغانستانی ایجاد شده بود، ایران و سیاست دولت ایران را در بستری تطبیقی و استثنا (و از نظر اخلاقی برتر) در مقایسه با کشورهای اروپایی قرار می‌داد. مقاله‌هایی که به عنوان مثال غرق شدن قایق‌های پناهجویان در مرزهای کشورهای اروپایی را بزرگ می‌کردند و در عوض از ایران به عنوان کشوری یاد می‌کردند که تمامی مهاجران فارغ از داشتن مدارک هویتی می‌توانند رایگان به مدرسه بروند.

آن گفتمان امروز جای خود را به ادبیاتی داده که دیگر ادعای اخلاقی بودن هم ندارد و افغانستانی‌ها را فارغ از وضعیت‌شان (شهروند یا شایسته شهروندی، دانشجو، کارگر مهاجر، پناهنده یا پناه‌جو) به دو دسته‌ی «قانونی» و «غیرقانونی» تقسیم می‌کند. «غیرقانونی‌ها» تنها یک عبارت برای توجیه آزار، دستگیری و اخراج گسترده است. همان‌هایی که آقای داند ترامپ می‌خواست بیرون از دیوار بلند دروغین مکزیک نگه‌شان دارد و یک «در قشنگ» برای دیوار درست کند که «قانونی‌های پولدار و آدم حسابی» وارد آمریکا شوند. اما دیوارکش‌ها فقط در «غرب» نیستند. در خلال کمپین‌های انتخابات ریاست جمهوری در ایران هم کمپین آقای قالیباف وعده‌ی مشخص ساخت «دیوار مرزی» را می‌داد، و هم کمپین آقای پزشکیان، که امروز رئیس جمهور است، در وعده‌ی سه‌گانه‌اش درباره مهاجران «انسداد کامل مرزها» و «ساماندهی مهاجرین» را گنجانده بود. تلاش دولت ایران همواره در نگه داشتن مسئله مهاجرت در سیاست و وضعیت معلق و غیررسمی بوده است. غایب بودن مسائل مهاجران افغانستانی در مناظرات گاه‌ها مورد نقد فعالان مدنی و اجتماعی قرار گرفته است. اما اینجا باید پرسید چرا در انتخابات اخیر که بالاخره مهاجرت هم به مسئله‌ای اصلی در کمپین‌ها بدل شد، تنها، و از جانب تقریباً تمامی طرفین، گفتمان و تاکتیک‌های راست رادیکال استفاده شد بدون آنکه (با خوش‌بینی) به عواقب آن در جامعه و متعاقباً سازمان‌یافته شدن و صدا دار شدن نژادگرایان ملی‌گرا و مهاجرستیز، و افزایش رنج و فشار بر جامعه افغانستانی اندیشیده شود؟

امروز وزیر کشور در مصاحبه خبری می‌گوید برای برخورد با مهاجرین حتی منتظر لایحه نیست و برخوردها و اخراج‌ها را آغاز کرده است. تجارب و مشاهدات میدانی فعالان اجتماعی نیز حاکی از همین است و خود افغانستانی‌ها نیز که خوشبختانه امروز در فضای مجازی فعالیت گسترده‌تر و صدای بلندتری دارند نیز همین را می‌گویند. سرمقاله‌هایی که توسط مشاوران دولت نوشته می‌شوند سیاست مهاجرتی ایران و اروپا را باهم مقایسه می‌کنند و به یکباره ایران از آن کشوری که با همه‌ی جهان «متفاوت» بود، به کشوری تبدیل می‌شود که «درست مانند همه جهان» دیگر جایی برای مهاجر بیشتر ندارد و «مجبور» است آنها را پشت دیوارهای مرزی نگه دارد تا «امنیت» به خطر نیفتد. «هیچ جای جهان» و «همه جای جهان» دو روی یک سکه هستند.

## صاعقه‌گیری و روشن شدن آسمان تیره

مقاله‌ای که تابستان امسال در وبسایت Nation منتشر شد، درباره اینکه چطور مهاجرت به یک صاعقه‌گیر سیاسی برای هردو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات تبدیل شد بحث می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد هرچند احزاب راست رادیکال ادبیات جهانی مهاجرت‌ستیز را آغاز کردند، اما به مرور و با دیدن موفقیت تاکتیک‌های نژادگرا و دیگری‌ستیز، احزاب میانه‌رو نیز به آن روی آوردند و برای طفره رفتن و توجیه ناکارآمدی خود از آن استفاده کردند. این مقاله نشان می‌دهد که به مرور زمان سیاست‌های احزاب لیبرال و ادبیات آنها، که پیش از این از مهاجرت‌دوستی و تکثرگرایی به عنوان ابزار سیاسی بهره می‌بردند، امروز خود به ادبیات جهانی و امنیتی ضد-مهاجر روی آوردند و در سطح سیاست همسو با احزاب راست عمل می‌کنند.

تونی مورین، نویسنده و فعال جنبش حقوق مدنی سیاه‌پوستان معتقد بود اولین و مهم‌ترین کاربرد نژادپرستی، حواس پرت کردن است. «حواس پرت کردن از کاری که باید انجام دهیم.»

برای مقاومت، قدم‌های اول به کلام درآوردن و به رسمیت شناختن آنچه است که با آن روبرو هستیم. طیف سیاسی علیه مهاجرین متحد شده و قدرت رسانه‌ها و همراهی بخشی از جامعه که تمایل به ملی‌گرایی نژادی دارند را نیز داراست و بسته به موقعیت می‌تواند آنها را تحریک و منسجم کند. مفصل‌بندی جدیدی در موضوع مهاجرت در کشور رخ داده است و مهاجرت، مشخصاً جمعیت افغانستانی، به سطح اول سیاست عمومی در کشور رسیده است. باید به یاد داشت که هرچند ستمی هست، مقاومتی هم هست.

وقتی مسئله‌ای در سطح اول حوزه عمومی مستقر می‌شود، نهادها، گروه‌ها، رسانه‌ها و به طور کلی جامعه مدنی نیز نسبت به آن حساس می‌شوند، اظهار نظر می‌کنند، به جستجوی فعالان اجتماعی و پژوهشگران می‌روند، نشست برگزار می‌کنند و کتاب می‌نویسند و ... اگر پیش از این برای انجام یک پژوهش، برگزاری یک کمپین و رخداد و نوشتن یک مقاله باید با مدیران و دبیران و اساتید درگیر می‌شدیم، امروز به نظر می‌آید خود آنها مشتاق فعالیت در این حوزه هستند و به سراغ ما می‌آیند. شاید این اتفاق فرصتی باشد که برای یک بار هم که شده، از دریچه‌ای نو، شمول‌گرا، رسمی و اتفاقاً سیاسی-اجتماعی به جامعه افغانستانی، آنچه بر آنها رفته و از سر می‌گذارند، و راه‌های ایجاد

پیوندها و صداهاى تازه فکر کرد. يك بار هم كه شده مطالبه قوانين و سياست‌هاى انساني و شفاف، تحقق مسير و حقوق كار و شهروندى، بازنمايى متنوع‌تر و بيشتري و فكر كردن به مسائل و دردهاى مشترك بپردازيم. و مهم‌تر، يكديگر را ببينيم و بفهميم.

براي درك اين موضوع كه مهاجرت‌سيزى زيست روزمره افغانستاني‌ها را مختل كرده نه لزوماً بايد به اردوگاه‌ها رفت، نه به مناطق حاشيه‌نشين سر زد. كافي است در همين تهران، شهر پايتخت، به ميدان ولي‌عصر برويد و در يكي از مغازه‌هاى كوچك همراه اول كه به مهاجرين خدمات سيم‌كارت ارائه مي‌كنند، سر بزنيد. با سيلي از دانشجوها، پناهجویان، كساني كه ۳۰ سال در ايران زندگي كردند يا اينجا به دنيا آمده‌اند، كارگران و زنان خانه‌دار و نوجواناني روبرو شويد كه همه سيم‌كارت‌هايشان، اين بديهي‌ترين ابزار ارتباطات، قطع شده است، در صف‌هاى طولاني انتظار مي‌كشد، «نه» مي‌شنوند و توهين مي‌شوند، دعوا مي‌كنند و اشك مي‌ريزند و گاهي با چهره‌هايي بدون واكنش مغازه را ترك مي‌كنند. اما «خانه» را كه نمي‌توان به همين راحتی ترك ترك كرد؛ چه به اجبار به آن آمده باشي، يا آن را براي زندگي بهتر برگزيده باشي.

شايد صاعقه‌گيرها را بتوانند از جا درآورند. بعضي وقت‌ها رعد و برق آسمان تيره را روشن مي‌كند.